

آیا نبودن فدرالیسم منجر به دیکتاتوری میشود؟

در حاشیه گفتگوی جناب حسین بر در تلویزیون میهن با جناب سعید بهبهانی

کامبیز باسطوت 02/16/12

جناب حسین بر در مصاحبه ای با تلویزیون میهن در پاسخ سؤال جناب بهبهانی در باره حکومت فدرال بیاناتی را ایراد کردند که بخاطر اهمیت آنها در وارنه نشان دادن واقعیت ها محرز با برداشت های یک تعقل چلیده (تویستد مایند) بررسی مناسب و در خور آن را ضروری مینماید. در آغاز باید گفتار کوتاهی از علت مطرح شدن حکومت فدرال و پشتیبانان آن و راهی که در این جهت پیموده شده است گفته شود. پایه ریزی شدن حکومت جمهوری اسلامی بر اساس تبعیض در شکل های گوناگون تبعیض جنسی، مذهبی و دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تجانس ملی ایران را که بعد از انقلاب مشروطیت داده ایی طبیعی تصور میشد ویران کرد. بخشی از اقوام ایران بخاطر مسلمان سنی بودن زیر فشار ویژه متعصبان حاکم شیعه قرار گرفتند. از طرف دیگر رهبران و خانواده های منتفذ این اقوام که بیشتر ساختار ایلیاتی دارند مورد تهاجم شدید رژیم اسلامی شیعه قرار گرفتند تا مقاومت سازمان یافته سنتی ایلیاتی آنها متلاشی شود. این سیاست رژیم اسلامی کاملاً برخلاف جهت سیاست حکومت پهلوی ها در رابطه با اقوام و رهبران و خانواده های منتفذ آن بود که نه تنها حقوق کاملاً یکسانی برای اقوام ایران قائل بودند بلکه همواره با امتیازات سیاسی و مالی این خانواده های منتفذ اقوام را تحبیب میکردند. همانطور که حکومت پهلوی برای حقوق برابر بانوان ایران با قانون گذاری تلاش میکرد تا مانع دینی اسلامی را برای برابری حقوق بانوان نرم کند، رژیم پهلوی کوشش میکرد اقوام ایرانی را با حقوق برابر جذب ملی گرائی ایرانی بنماید. رژیم جمهوری اسلامی چون تعلق اسلامی را جایگزین تعلق ملی گرائی ایرانی کرده است و در پی توسعه شیعیگری در ایران است متوسل به ابزار شناخته شده توسعه شیعه اسلام از بدو پیدایش آن که قائل شدن به تبعیض میباشد شده است.

جبهه مبارزه ای که بخشی از سیاست ورزان اقوام ایرانی بنام فدرالیسم باز کرده اند در کنگره ملیت ها متبلور شده است. جناب حسین بر بلوچ های ایران را در کنگره ملیت ها نمایندگی میکند و در جبهه فدرالیسم قرار دارند. در این گفتگو با جناب بهبهانی ما با تعریفی که ایشان از فدرالیسم دارند آشنا میشویم. یکی از استدلال های شگفت انگیز ایشان و دوستانشان این است که حکومت متمرکز با دموکراسی در تناقض است و همچنین حکومت متمرکز علت اساسی تسخیر ایران در دوران تاریخ طولانی آن توسط نیروهای خارجی بوده است. همینطور جناب حسین بر در تعبیر شگفت انگیز دیگر خود بیان مینمایند که حکومت غیر متمرکز با حکومت فدرال یکسان میباشد. از همه مهمتر و مجادله برانگیز تر اعتقاد ایشان به پذیرش و تشکیل ایران فدرال در میان مخالفان رژیم جمهوری اسلامی در خارج است. به بیان دیگر فدرال بودن ایران پیش از سرنوینی رژیم حزب الله باید برنامه ریزی شده و پذیرفته شده باشد. واقعیت سیاسی در ایران بما نشان میدهد که مشکل بزرگ ابتدائی دموکراسی در ایران براندازی جمهوری اسلامی است که این هدف سیاسی خود بشدت در گرو اتحاد نیروهای سیاسی با کردار واقعی سیاسی بر ضد جمهوری اسلامی است. مطرح شدن فدرالیسم که مسلماً و عملاً با حکومت غیر متمرکز متفاوت است و در آن بشدت تمایل تجزیه طلبی وجود دارد به تشدد در میان نیروهای سکولار دموکرات و ملی آسب میرساند.

دموکراسی در حکومت نیرومند غیر متمرکز و اصولاً از دولت های شهری آغاز میشود که ما آنرا بنام شهرداری میشناسیم. یک انجمن شهر و شهردار انتخابی پائین ترین درجه حکومت مردم بر مردم است با اختیارات گذاشتن مالیات بر مردم شهر و گذراندن قوانین معتبر برای شهروندان شهر برای خدمات شهری و مدنیت اجتماعی این مدلی است که در بیشتر کشورها دموکرات اجرا میشود. داشتن دولت انتخابی شهرستانی و استانی بستگی به ساختار اداری دولت مرکزی نیرومند دارد. باید در نظر داشت حکومت های فدرال آمریکا، انگلیس، آلمان و نیجریه و غیره جنگ های داخلی خونین و طولانی را پشت سر گذاشته اند و سرانجام در تمام این کشورها دموکرات برتری حکومت مرکزی نیرومند با توانایی دخالت در تمام امور داخلی دولت های مکانی مانند دولت های استانی یا شهرستان و شهری امری پذیرفته شده است. تنها

در جنگ داخلی آمریکا از 30 میلیون جمعیت آن زمان آمریکا 2 میلیون از طرفین کشته شدند. این رقم درجنگ داخلی بیافرا در نیجریه همچنین قابل ملاحظه است. آنچه امروز در کشورهای بشدت توسعه یافته و صنعتی غرب و به ویژه اروپا ما بنام فدرالیسم می بینیم بروی گورستان بزرگی بناشده است. تجزیه هند و تشکیل کشور پاکستان علاوه بر کشتار اولیه مردم و بی خانمانی میلیون ها نفر سه جنگ در پی داشته و هنوز این دو کشور در حالت جنگ با هم بسر میبرند و تأثیر بزرگی در سیاست خارجی هند و پاکستان دارد. درحالیکه پاکستان یک کشور دموکراسی و اسلامی است و بیشتر هندوها از آن اخراج و پاکسازی شده اند در هندوستان که بزرگترین دموکراسی جهان است بیش از 100 میلیون مسلمان زندگی میکنند که نشان میدهد جدا کردن یک ملت که دو مذهب دارند با شکست روبرو شده است. سراب کشورهای قومی و نژادپرستانه که در تاریخ انسان خونین و مصیبت بار بوده فراوان است و مردم ایران احتیاج ندارند که آنرا خود تجربه کنند، همانطور که در انقلاب 57 مردم ایران احتیاج نداشتند تا یک حکومت مذهبی را که در تاریخ بشریت تاریخ ننگین و خونی دارد دوباره تجربه کنند برخلاف نظر و اراده سیاسیت پیشه های انقلاب 57 که مردم ایران رابه سرنوشت شوم رژیم اسلامی محکوم کردند.

حکومتی که از طرف سیاست ورزان قومی بر آن تاکید میشود حکومت فدرال است. از طرف دیگر سکولاردمکرات ها به حکومت دموکراسی غیر متمرکز با یک حکومت مرکزی نیرومند بعنوان ضامن یک پارچگی ایران تاکید میکنند. اگر آنچنانکه جناب حسین بر و دیگران میگویند حکومت فدرال و غیر متمرکز یکی است که سکولار دمکرات ها بر آن تاکید میکنند پس چرا سیاست ورزان اقلیت های قومی این چنین بر حکومت فدرال اصرار میکنند و حاضر نیستند حکومت دموکراسی غیر متمرکز را بپذیرند. بنابر درک طرفداران دمکرات ها ملی فدرالیسم مورد نظر سیاست ورزان قومی زمینه تجزیه طلبی است و بهیچوجه ارتباطی با مبارزه برای دموکراسی و سرنگونی جمهوری اسلامی ندارد. سیاست ورزان قومی در پی ایجاد پایگاه سیاسی محدود در میان قومیت خود هستند که متکی به جدائی طلبی زبانی، فرهنگی، و دینی در محدوده جغرافیائی معینی از خاک ایران است. هدف این نیروی قومی مبارزه با فرهنگ گسترده ایرانی است و از ماهیت نژادپرستانه ای برخوردار است چون قومیت معینی میخواهد به ویژگی های متفاوت خود با دیگر ایرانیان تاکید کند. درک این سیاست ورزان قومی از فدرالیسم این است که تنها فدرالیسم است که دست آنها را باز میگذارد تا به چند پاره کردن سیاسی ملت ایران جامع عمل به پوشانند. قومیت ها و دمکرات های ملی هر دو میدانند که فدرالیسم آغازی برای مبارزه تجزیه طلبانه است برای همین است که دمکرات های ملی از فدرالیسم پرهیز میکنند و سیاست ورزان قومی بر آن تاکید میکنند. منافع مردمان ایران چه خود را متعلق به قومیتی بدانند و چه تنها خود را ایرانی بدانند در حکومت غیر متمرکز دمکرات است. حکومت و دولت مدرن ایران چه بعد از انقلاب مشروطیت و چه پیش از آن تمام ملت ایران همواره در تمام ارکان آن شرکت داشته اند و آنرا گردانده اند بدون در نظر گرفتن قومیت آنها و این ایرانی است که دمکرات ها ملی خواهان آن هستند بر خلاف سیاست ورزان جدائی طلب قومی که میخواهند ایران را از نظر سیاسی به چندین منطقه جغرافیائی قومی تقسیم کنند که در پی آن جنگ برای تصاحب خاک بیشتر و پاک سازی قومی در سراسر ایران آغاز خواهد شد. حکومت غیر متمرکز دمکرات ضامن وحدت و یکپارچگی مردم ایران است و همینطور ضامن از بین بردن تبعیض به هر شکلی از جمله قومی است. سیاست ورزان ایران باید بخوبی درک کنند که چرا سکولار دمکرات های ملی بر حکومت غیر متمرکز و تجزیه طلب ها قومی که ضرورتاً قومیت های ایرانی را که در سراسر ایران پراکنده اند نمایندگی نمیکند بر فدرالیسم تاکید میکنند. شاید با این توضیحات ماهیت تعقل کسانیکه ادعا میکنند حکومت غیر متمرکز و فدرالیسم یکی است ولی با اینوجود تنها ایران فدرال را میخواهند و همچنین با دمکرات های ملی خواهان حکومت غیر متمرکز در حال جنگند آشکار شود. برای آموختن از تاریخ خونین قومیت گرائی میتوان به قفقار اوایل قرن هیجدهم که چهار قومیت کرد، آذربایجانی، ارمنی، و کرجی در کنار هم زندگی میکردند و ملیت گرائی قومیت که از اواخر قرن هیجدهم آغاز شد بهمراه جنگ و پاک سازی نژادی که تا بحال ادامه دارد توجه کرد.¹

¹ انقلاب مشروطیت و آرامنه 1905-1911، حوری بربریان، ص 15-21

استدلال جناب حسین بر بر این پایه که حکومت متمرکز نیرومند با دموکراسی در تناقض است برداشتی کاملاً نادرست است. یک حکومت متمرکز نیرومند دموکرات ضامن اجرای دموکراسی در سراسر کشور است و مردم تمام مناطق و مکان های ایران در تمام استان ها به حکومت نیرومند دموکرات احتیاج دارند تا از دموکراسی در استان و شهر خود برخوردار بشوند. وجود یک حکومت نیرومند دموکرات و دادگستر مانع پایداری شدن حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تمام مردم ایران است. بخصوص در مناطق کمتر توسعه یافته که ماهیت ایلداری دارند و خانواده های متنفذ فئودال ثروتمند و سنتی قصد زیر پا گذاشتن حقوق مردم آن منطقه را دارند مانند سیستم فئودالی ارباب و رعیتی که با اصلاحات ارضی در ایران توسط رژیم محمد رضا شاه ویران شد. بخشی از گروه ها ای که خود را به نمایندگی اقوام مکان های توسعه نیافته منصوب کرده اند و بیشتر آنها از خانواده های متنفذ همان اقوام هستند در پی تثبیت قدرت سیاسی خود در این اقوام هستند و از جهت اقتصادی استعمار قوم خود را حق خود میدانند و از جهت اجتماعی با معیارهای آزادمنشانه شهرهای بزرگ ایران موافق نیستند و روابط سنتی گذشته را ترجیح میدهند مانند ختنه کردن دختر بچه ها و قتل های ناموسی. بدون شک حکومت دیکتاتور نیرومند مرکزی هر دو پهلوی که بخش سیاسی حیاطی دموکراسی انقلاب مشروطیت را تعطیل کرده بود اما بدون تردید کردار مترقی و ملی آنها را برای نوسازی ایران نمیتوان نادیده گرفت. در انتقاد از رژیم پهلوی ها به ویژه سکولار دموکرات ها نباید هم سنگر با اسلامی های فاشیست حاکم و روسای ایلیات های اقوام و تجزیه طلب های وابسته به خارجی ها در مناطق مرزی غرب کشور بشوند. جنگ داخلی آمریکا از آنجا آغاز شد که ایالت های جنوبی آمریکا میخواستند که برده داری در ایالت های تازه تاسیس در غرب کشور قانونی باشد و ایالت های شمالی با قانونی بودن برده داری در ایالت های جدید مخالف بودند. ایالت های شمالی برده داری در ایالت های جنوبی را پذیرفته بودند اما توسعه آنرا به ایالت های جدید نمی پذیرفتند. چنین مشکلی را تا حدود زیادی حکومت مرکزی ایران هم خواهد داشت و گروه های سیاسی اقوام کاملاً در پی رفع تبعیض قومی نیستند و در مواردی برای تبعیض های ویژه خود و پاک سازی نژادی مبارزه میکنند.

آنچه جناب حسین بر در رابطه با تسخیر ایران توسط نیروهای خارجی بخاطر وجود حکومت مرکزی بیان مینماید از پشتوانه تاریخی پژوهشی محکمی برخوردار نیست. تا آنجا که به شکست امپراتوری ساسانیان از اعراب مربوط است که روم شرقی (ترکیه موجود) نیز از اعراب شکست خورد و سرزمین وسیع مسیحی را اعراب از آن جدا کردند که از سوریه بزرگ و فلسطین آغاز میشد و به مصر و شمال آفریقا در کارتاژ میکشید. در رابطه با بخشی از علت های شکست ساسانیان از اعراب بتازگی مسلمان شده توجه خواننده را به پژوهش تاریخی **هو کندی در "کتاب تسخیر بزرگ عرب"** جلب میکنم.

جنگ بزرگ بین بیزانطینی ها و پارسی ها که در سه دهه اول قرن هفتم آنچنان به امپراتوری روم آسیب رساند، همچنین برای ساسانیان نیز ویرانگر بود. در ابتدا ارتش پارسی تقریباً کاملاً موفق بود. در 615 ارتش پارسی به تنگه بسفر در روبروی کانستانتین پل رسید، و در 619 سربازان پارسی وارد اسکندریه شدند و تسخیر مصر را کامل کردند. جزر و مد در مارچ 624 آغاز به تغییر کرد و قتیکه امپراتور **هراکلیس** نیروی دریایی خود را به دریای سیاه برد و اشغال ارمنستان و آذربایجان را آغاز کرد. حالا پارسی ها جناح خود را از دست دادند و مجبور شدند ارتش خود را از **آناطولی** بیرون بکشند تا با امپراتور روبرو شوند که حالا از شمال حمله میکرد. در 627 شمال غربی ایران را جارو کرد، پیش از اینکه به دشت های شمال عراق پائین بیاید و ارتش پارسی را در **نینوا** شکست دهد (12 دسامبر 627). بزرگترین ویرانی نظامی که امپراتوری ساسانیان هرگز دچار آن شده بود. خسرو به پایتخت خود در **تیسفون** رفت و کاخ خود را در **دستگرد** رها کرد تا رومی ها آن را تاراج کنند. در اینجا او بدنبال مقصر خیالی میگشت تا متهم کند برای برگشتن بیماند شانس خود که پدیدار شده بود. بنظر میرسد که او تصمیم گرفت **شهربرزن** مهمترین فرمانده نظامی خود را اعدام کند، اما پیش از اینکه او بتواند تصمیم خود را اجرا کند بر ضد او کودتا میشود. خسرو در ابتدای 628 بقتل میرسد و فرزند او، که با قتل پدر خود موافقت کرده بود، **کیوان** دوّم بر تخت می نشیند. **کیوان** بدون تاخیر وارد گفتگوی صلح با **هراکلیس** میشود که در آن تمام زندانیان میباید آزاد میشدند و مرزهای پیش از جنگ دوباره برقرار میشدند. و هنوز همه چیز احتمالاً خوب میماند چنانچه پادشاه یک سال بعد احتمالاً از طاعون نمی مرد. **اردشیر سوم** نوزاد جانشین او میشود، اما ژنرال **شهربرزن** از پذیرفتن این خود داری میکند و در 629 بر تخت مینشیند. بعد از چهار صد سال این برای اولین بار بود مردی که از خاندان ساسانیان نبود کوشش میکرد تخت پادشاهی را بگیرد، و در آنجا مقاومت قابل ملاحظه ای وجود داشت. بعد از تنها دو ماه او نیز به قتل میرسد، و چون **خسرو دوم** پسر دیگری بجا گذاشته بود، تخت پادشاهی به دخترش **پاران** رسید، که اگرچه حاکم موثری بود بعد از یک سال به علت های طبیعی میمرد. در پی آن سرگردانی یک ردیف حاکمان جانشین کوتاه مدت دنبال شد و سرانجام **یزدگرد سوم**، نوه **خسرو بزرگ**، در 632 به تخت پادشاهی ترفیع داده شد.

جزئیات این دسیسه ها بخودی خود مهم نیست. تاثیر کلی آن در هر صورت تعیین کننده بود. امپراتوری ساسانیان با یک ارتش اشغالگر ویران شده بود و هر عقیده شکست ناپذیر بودن آن متلاشی شده بود.²

بنابراین پژوهش ویرانی یک جنگ طولانی بین دو امپراتوری بزرگ ایران و بیزانتین یا روم شرقی (ترکیه موجود) یکی از دلایلی است که باعث شکست ساسانیان شده است و همینطور بر عکس بیانات جناب حسین بر این ناتوانی حکومت مرکزی بود که باعث شکست شد. انگاره دکتر پروانه پور شریعتی در کتابی که نوشته اند بنام "سرنگونی امپراتوری ساسانیان: اتحاد ساسانیان و پارتیان و تسخیر عرب ایران" که بر پایه تضعیف اتحاد ساسانیان و پارتیان بعنوان علت شکست ساسانیان از اعراب و تسخیر ایران بود و چون ساسانیان اقدام به حکومت متمرکز کردند انگاره ای جدید است و دکتر تورج دریائی نقدی بر آن در نشریه "انجمن مطالعات جوامع فارسی زبان"³ نوشته اند. به هر روی ارتباط دادن انگاره ناتوانی یک کشور بخاطر وجود حکومت مرکزی نیرومند در در دنیای مدرن با شواهد موجود که تمایل کشورها برای بروی هم ریختن منابع انسانی و اقتصادی برای ایجاد برتری صنعتی و نظامی است انگاره درستی به نظر نمی رسد.

جناب حسین بر در دقیقه 33 گفتگوی رادیویی خود هدف خود را از تشکیل حکومت فدرال بدین گونه بیان میدارد که: اول حکومت های فدرال باید تشکیل شوند و این دولت های فدرال تصمیم خواهند گرفت چه مقدار قدرت سیاسی به حکومت مرکزی بدهند. اینطور که از بیانات ایشان معین میشود دولت های قومی و زبانی و توسعه نیافته ایشان تصمیم خواهند گرفت که به چه مقدار حکومت مرکزی قدرت داشته باشد. آشکار است که اگر دولت های فدرال جغرافیائی ایشان تا این حد نیرومند باشند که بتوانند مقدار کمیت و کیفیت نیرومندی حکومت مرکزی را معین کنند، دولت مرکزی دولتی ضعیف خواهد بود که دولت های جغرافیائی فدرال براحتی میتوانند سیاست های آنها نادیده بگیرند. چنین دولت ناتوان مرکزی در هیچ مکان دنیا وجود ندارد و معنی جز تجزیه کامل یک کشور ندارد.

سکولار دمکرات های ملی بر تمام سیاست های تبعض آمیز جمهوری اسلامی واقفند و راه حل آنها سرنگونی رژیم حزب الله در ایران میدانند. دمکراسی منظور سکولار دمکرات ها با تبعیض قومی همانطور روبرو میشود که با تبعیض مذهبی و جنسی روبرو میشود. وجود تبعیض قومی در حکومت اسلامی که بیشتر جنبه دینی دارد امتیاز ویژه ای به اقلیت های قومی نمیدهد که در سراسر ایران و به ویژه در شهرهای بزرگ ایران پراکنده اند. مطرح کردن فدرالیسم که بیشتر بار سیاسی دارد تا توسعه دمکراسی اداری در ایران یک بحث انحرافی دیگر است که در میان مخالفان جمهوری اسلامی شکاف دیگری را باز میکند و از اتحاد آنها جلوگیری میکند و نتیجه آن بردار از کشیدن زندگی رژیم اسلامی است.

بدون تردید هر حزب و یا سازمان سیاسی سکولار دمکرات برای براندازی جمهوری اسلامی و پیروزی آزادی مردم ایران احتیاج به متحدین سیاسی دارد که این متحدین میتوانند تشکیلات های سیاسی اقلیت های قومی هم باشند. اما نکته ای که در این اتحاد ها باید در نظر گرفته شود موازنه سیاسی نیروها و منافع بنیادی ملی می باشد نه منافع یک قوم یا چند قوم سیاسی. فدرالیسمی که سیاست پیشه های معینی از اقوام در پی تحمیل کردن به سکولار دمکرات ها هستند هشدار می گویا و بلند بر ضد تمامیت ارضی ایران و تمام مردم ایران است. دولت مدرن نیرومند مرکزی ایران چه دیکتاتوری متریقی و یا اسلام سیاسی فاشیست حافظه تاریخی مردم ایران برای بیشتر از صد سال است و از یک دستگاه نیرومند اداری و نظامی برخوردار است، کسانی که جدال با آنها انتخاب میکنند باید آماده باشند تا مسئولیت خون هائی را که ریخته خواهد شد بعهده بگیرند و بدانند که همانطور که هم پیمانان خمینی از جهت تاریخی هرگز نخواهند توانست از زیر بار خیانت به مردم ایران سر باز بزنند آنها هم نخواهند توانست از زیر بار این مسئولیت فرار کنند.

ص 56، 55 از کتاب "تسخیر بزرگ عرب" ترجمه کامبیز باسطوت، برای خواندن این کتاب علقمندان میتوانند به سایت سیاست در ایران بروند² www.iranpolitics.org

گزارشی که بدنبال این میاید بنا شده است بروی ار. ان. فری، در کمبریج تاریخ ایران، جلد سوم: دوران سلوکیان، پارتیان، و ساسانیان،² ویراستار. ای. یارشاظر (کمبریج، 1983)، ص ص. 73-170.

بررسی سرنگونی امپراتوری ساسانیان...، تورج دریائی، انجمن مطالعات جوامع فارسی زبان، جلد سوم، شماره دوم، 2010³

آنچه تاریخ انقلاب ها و به یژه انقلاب 57 بما می آموزد "احتیاط" در جهت راهی است که قدم میگذاریم. اگر در انقلاب 57 صادق قطب زاده احتیاط را در نظر میگرفت و با خمینی با یک هوایما به ایران نمی آمد، و یا فروهر احتیاط را فراموش نمیکرد و با همان هوایما با خمینی نمی آمد و صدها نفر مانند اینها احتیاط سیاسی را فراموش نمیکردند شاید نه تنها خودشان به آن سرنوشت شوم دچار نمیشدند و همچنین مردم ایران را از سرنوشت شوم حکومت اسلامی مصون نگه میداشتند. این سیاست پیشها انتخاب درستشان بختیار بود اما آنها انتخاب غلط را کردند و برای آن مجازات شدند و بجای خدمت به مردم ایران به مردم خیانت کردند. نیروهای سیاسی سکولار دمکرات ملی در جستجوی متحدین خود احتیاط را نباید فراموش کنند و به اخطار ها باید توجه کنند تا آینده ای را نسازند که وقتیکه تبدیل به گذشته شد افسوس اشتباه خود را بخورند.
